



۲۰۱۵/۱۲/۱۵



محمد ظریف امین یار

ما نیاز به بازسازی مجدد در بانک مرکزی داریم!

مقدمه:



د افغانستان بانک (بانک مرکزی افغانستان) در سال 1318 هجری شمسی (1939 میلادی) به سرمایه ابتدائی مبلغ یکصد و بیست میلیون افغانی در پایتخت کشور شهر کابل افتتاح شد. بینانگذار بانک مرکزی افغانستان آقای عبدالمجید خان زابلی ملقب به پدر بانکداری افغانستان بود. او بعد از سالها تلاش مداوم توانست اولین بانک افغانستان را بنام بانک ملی افغان تأسیس کند. بعد از دو سال فعالیت بانک ملی افغان آقای زابلی توانست دولت افغانستان را قناعت دهد که داشتن بانک مرکزی نیاز مبرم برای تحقق اهداف اقتصادی است. بر اساس قانون د افغانستان بانک، ثبات قیمتها هدف بنیانی و اساسی د افغانستان بانک میباشد. به این منظور طرح، تطبیق و اتخاذ سیاست های پولی، سیاست اسعار و ترتیبات اسعار، چاپ و نشر بانکنوت (Banknotes) و ضرب مسکوکات از وظایف بانک مرکزی تعیین گردیده است. در کنار آن بانک مرکزی طبق قانون به حیث بانکدار و نماینده مالی دولت،

نهاد صدور و ثبت جواز فعالیت بانکها، صرافان و عرضه کنندگان خدمات پولی و اسناد بهادر و سیستم پرداخت مضمون و سالم نیز فعالیت می نماید. بدبختانه از همان آغاز تا کنون بانک مرکزی کشور هیچگاه نتوانست بعنوان یک بانک مرکزی فعال و مؤثر که بتواند اقتصادی کشور را به چرخش در آورد و نوسانات اقتصادی را بصورت مدیریت کند که اقتصاد را متحرک و پویا بسازد، عمل کند. هرچند از تشکیل حکومت دموکراتیک (Democratic) افغانستان بعد از سقوط طالبان بانک مرکزی بیشتر به یک نهاد منفعل عمل کرده بانهم توانسته بود نرخ افغانی را با استفاده از سیاست لایام دالر کنترل کند. اما از آغاز فعالیت حکومت وحدت ملی تا کنون با گذشت هر روز نرخ افغانی سقوط میکند که موجب نگرانی مردم و مسئولین شده. در این مقاله سعی شده تا بزرگترین عوامل ناکارآمدی بانک مرکزی بیان شود و یک راه حل دایمی جهت رهایی از مشکلات سیستم مالی و بانکداری کشور مطرح گردد.

بانک مرکزی و حکومت وحدت ملی

با توجه به بوجود آمدن حکومت وحدت ملی و کاهش کمکهای جامعه بین الملل ما نیاز به یک انقلاب اقتصادی بزرگ در کشور داریم تا از ظرفیتهایی که در طی چهارده سال گذشته ایجاد شده، به بهترین شکل استفاده کنیم و مشکلات اقتصادی توسعه و رشد اقتصادی پایدار را حل کنیم و کشور را از بحران اقتصادی حاضر نجات دهیم. حکومت وحدت ملی که در اکثر حرکات خود تا اکنون به ظاهر ناکام معلوم میشود، در سیاستهای اقتصادی خود نیز ناکام بنظر میرسد. ناکامی در بُعد اقتصادی موجب ضربت شدید به دستخوان ملت وارد کرده و بیشتر از هرچیز دیگر اعتماد مردم را بالای حکومتداری فعلی کاهش داده و سبب افزایش فاصله روزافزون بین ملت و حکومت گردیده است.

از آنجاکه ثبات اقتصادی پیش نیاز ثبات اجتماعی است و ثبات اجتماعی است که با داشتن آن حکومتها میتوانند تداوم سیاسی رژیم خود را تضمین کنند. به همین دلیل است که موفقیت در مسایل اقتصادی حایز اهمیت حیاتی برای تداوم حکومتها به خصوص حکومت های شکننده مانند حکومت وحدت ملی تلقی میگردد. یکی از سکتورهای که برای توسعه و رشد اقتصادی پایدار و کارا، عنصر اساسی بشمار میرود و حکومتداری خوب نیز بدون آن نه تنها دشوار بلکه ناممکن میگردد، سکتور بانکداری و مالی است. بدبختانه به این سکتور کلیدی در طی چهارده سال گذشته توجه لازم صورت نگرفته و همواره شکار سیاست های نامعقول دولت افغانستان قرار گرفته است. دولتی که بیشتر رفتارهای اقتصادی اش پروژه میباشد.

طوریکه میدانید بانک مرکزی کشور در طی چهارده سال گذشته نتوانست نقش های یک بانک مرکزی فعال و مؤثر را انجام دهد و بیشتر بعنوان یک نهاد منفعل، همواره نظارت گر قرار گرفت است. علتهای شکست دوامدار بانک مرکزی کشور دلایل متعدد دارد که خارج از حوصله مقاله هذا است. با این وجود سعی شده تا یک راه حل عقلایی

د پاپو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آن لاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلو. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

بعنوان یک فرضیه در این مطلب بطور مختصر بیان گردد. من معتقد هستم که رسیدن به یک راه حل دایمی و رهایی از مشکلات اقتصادی ما به یک تحول ساختاری اقتصادی در کشور نیاز داریم. این انقلاب اقتصادی به مفهوم کلید خروج از رکود اقتصادی فعلی و دست یابی به رشد اقتصادی پایدار و کارا و توسعه اقتصادی در کشور خواهد بود. اگر حکومت افغانستان و داکتر غنی در راس واقعاً اراده دارند تا بحران اقتصادی کشور را از بین ببرند و سکتور مالی و بانکداری را پایدار و مؤثر بسازد، در نخست باید ایجاد تغییر در روند رشد زیربنا ها مورد حمایت قرار گیرد و ثانیاً موضوع بازنگری مجدد بانک مرکزی مورد توجه جدی قرار گیرد. با این دو تحول در صورت که امنیت نسبی در کشور برقرار باشد میتوان کشور را بسوی رشد پایدار و کارا سوق داد.

هرچند حرکات و سخنرانی های داکتر غنی در حوزه اقتصاد را از دیدگاه تنوری مثبت ارزیابی میکنم اما از دیدگاه پراگماتیسم (Pragmatism) ناگزیر باید آن را رد کرد. داکتر غنی همواره حرف از اصلاحات اقتصادی میزند و میخواهد از طریق تکت اقتصادی ثبات سیاسی بدست آورد اما تیم متخصص و منابع کافی برای عملی کردن طرح هایش ندارد. برای ایجاد تغییر و اصلاحات فقط اراده کافی نیست بلکه منابع کافی، تیم متخصص و زمینه سازی برای آن اساس است. مشکل داکتر غنی اینست که از یک طرف تیم متخصص ندارد، از جانب دیگر منابع کافی نیز ندارد و همچنان زمینه سازی برای آوردن تحول تا اکنون نه کرده است؛ در چنین شرایطی سخن از تغییرات و اصلاحات منطقی به نظر نمی رسد. من معتقدم اگر وضعیت همچنان بصورت اکنون ادامه یابد وضعیت حکومت وحدت ملی بطرف قهقرا خواهد رفت. من رویانی بودن و تصویری بودن داکتر غنی را بزرگترین موانع داکتر غنی در عمل میدانم.

طوریکه میدانید در این روزها مباحث شکست بانک مرکزی در ارتباط به سقوط نرخ افغانی داغ است. در این حال کارشناسان و تحلیلگران احتمال سقوط بیشتر ارزش افغانی را خبر میدهند. اما بانک مرکزی تأکید دارد که ارزش افغانی در بازار تحت مدیریت و کنترل آنهاست و قابل تشویش نیست. هرچند با کاهش ارزش افغانی مردم بطور مستقیم متضرر میگردند و این وضعیت روی اقتصاد کشور همچنان تأثیر منفی داشته است. لیکن بانک مرکزی این وضعیت را به ضرر اقتصاد کشور نمی داند که قابل مکث است. وقتی که داکتر غنی آقای صدیق را به بانک مرکزی نامزد کرد یک عده تحلیلگران مخالفت نشان دادند. آنها استدلال میکردند که بانک مرکزی مبدل به مرکز فساد و مافیای در کشور گردیده است و آقای صدیق که هیچ حمایت سیاسی یا تنظیمی ندارد در این نهاد موفق نخواهد شد. امروز بعد از گذشت یکسال از حکومت وحدت ملی معلوم میشود که آقای صدیق در زمینه آوردن اصلاحات در این نهاد ناتوان است. داکتر غنی باید از برنامه های اصلاحاتی آقای صدیق حمایت میکرد اما بنظر میرسد ایشان در این موضوع نیز سیاست گذشت و مصلحت را ترجیح داد. بستر سازی لازم برای اصلاحات در بانک مرکزی مسایل بنیانی است که بالای آن تأکید باید شود و دستیابی به این اصلاحات قطعاً مستلزم حمایت سیاسی است. این مهمترین گام برای خروج از رکود اقتصاد به خصوص سقوط نرخ افغانی در بازار خواهد بود. اگر یک بررسی تفصیلی برای پیدا کردن عوامل سقوط نرخ افغانی و ناکارآمدی بانک مرکزی صورت گیرد معلوم خواهد شد که وجود مافیای، اشخاص فاسد و ناکارآمد بزرگترین عوامل رکود آفرین در ساختار نظام بانکداری کشور است.

دلایل لزوم بازنگری مجدد در بانک مرکزی

هرچند ناکارآمدی و ناکامی چهارده ساله بانک مرکزی بهترین دلیل برای مهندسی مجدد آن نهاد است، بانهم اگر توضیحی بحث را مطرح کنیم حد اقل دلایل زیر برای این کار عقلانیت اقتصادی و مدیریتی را فراهم میکند:

1 وجود مفسدین و افراد مافیایی در سطوح ستراتیژیک بانک مرکزی. اگرحتی یک بررسی کوتاه هم صورت گیرد معلوم خواهد شد که در مقام های مهم بانک مرکزی افراد فاسد و حمایت گران گروه های مافیایی جا گرفته اند. طوریکه آگاه هستید در رژیم آقای کرزی بانک مرکزی بیشتر زیر نفوذ سیاسی آقای مارشال قسیم فهیم بود. آقای فهیم اشخاصی را در مقام های بلند بانک مرکزی همواره حمایت کرد که نه دارای تخصص بود، نه تعهد راسخ داشتند بلکه در فساد آغشته بودند و اکثرشان از طرف گروه های مافیایی حمایت میشدند. قابل ذکر است که اکثر این افراد فاسد و خائین هنوز هم حمایت گر و زمینه ساز گروه های مافیایی هستند. وجود این افراد بود که فرهنگ تطهیر پول در افغانستان نهادینه شد. افراد متذکره را میتوان مسؤل پولشویی برای بزرگان دولت در افغانستان دانست. مثلاً آقای دلاوری که سالها بعنوان رئیس بانک مرکزی ایفای وظیفه کرد

تحصیلاتش ناچیز بود و اهلیت ریاست بانک مرکزی را قطعاً نداشت. گفته میشود در انتخاب او آقای فهیم دست بارز داشت. بر اساس بعضی گزارش های نشر شده آقای دلآوری برای حل مسایل مالی نامشروع شخص آقای فهیم و حزب جمعیت اسلامی و گروه های مرتبط دیگر مورد حمایت قرار میگرفت. یکی از علت های عمده سقوط کابل بانک اسبق سیاست زده کی بانک مرکزی و قرار گرفتن اشخاص فاسد و بی مسلک در بخش نظارت بانکی د افغانستان بانک بود. مثلاً آقای فطرت زمانیکه رئیس بانک مرکزی بود، ۳ روز قبل از سقوط کابل بانک در پرس کانفرس گفت که کابل بانک یکی از بهترین بانک های منطقه است و هیچ نگرانی در مورد آن وجود ندارد. اما ۳ روز بعد کابل بانک سقوط میکند. این موضوع نشانگر سیاست زدگی، سهل انگاری و ناکارآمدی مسؤولین ارشد بانک مرکزی کشور است.

2 عدم رعایت اصل شایسته سالاری

بهترین گام برای اصلاحات در ارگانهای دولتی رعایت اصل شایسته سالاری (Meritocracy) است. حکومت وحدت ملی که به شعار های داغ و دلچسپ شایسته سالاری و عدالت اجتماعی رهبران این دو گروه بوجود آمد تا اکنون در ارتباط به عملی کردن این شعار ها هیچ گامی قانع کننده بر نداشته است. بانک مرکزی کشور که در رژیم آقای کرزی مبدل به یک نهاد کاملاً سیاسی و سمتی گردید هنوز هم به همان وضعیت باقی مانده است. در این وضعیت آقای صدیق نیز توان آوردن اصلاحات را ندارد و ناگزیر با کارمندان موجود سازگاری نشان میدهد. به عقیده من یک تحول بزرگ و بنیانی نیاز است تا بانک مرکزی از گروه افراد قومگرا و ناشایسته نجات یابد و واقعاً مبدل به یک بانک مرکزی کشور گردد. بانک مرکزی که مهمترین نهاد اقتصادی در کشور است باید مکانی برای شگوفایی و خدمتی نخبه های کشور باشد تا آنها بتوانند وظایف خطیر و مهم بانک مرکزی کشور را انجام دهند. بانک مرکزی یکی از مهمترین نهادها برای تحقق اهداف رشد اقتصادی و توسعه پایدار و کارا میباشد. به همین دلیل است که بانک مرکزی را در اقتصاد ستون فقرات نظام مالی، بانکداری و اقتصاد کشور نیز میگویند. اکنون که وضعیت بانک مرکزی بیشتر به یک حزب یا نهاد سیاسی میماند و از تخصص در این نهاد خبری نیست باید بازنگری مجدد صورت گیرد و انتخاب های دوباره بر اساس اصل "کار به اهل کار" صورت گیرد.

3 تحت شعاع قرار گرفتن هدف خودکفایی اقتصادی

طوریکه میدانید خودکفایی اقتصادی یکی از اهداف اصلی اقتصاد ملی کشورها بشمار میرود. هیچ کشوری بدون خودکفایی اقتصادی نمیتواند استقلالیت در مسایل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بدست بیاورد. به همین دلیل است که ما خودکفایی اقتصادی را پیش نیاز برای استقلالیت کامل یک کشور میدانیم. اما بدبختانه هیچگاه در طول ۱۴ سال گذشته این موضوع مهم محور اساسی اجندا حکومت افغانستان را تشکیل نداد. در سالهای نخست که میلیاردها دالر بدون یک ستراتیژی (Strategy) و خط مشی وارد افغانستان شد سبب دور انداختن موضوع خودکفایی اقتصادی از لیست اولویت های دولت شد. دولت افغانستان معتقد بود که خارجی ها در افغانستان سال های زیادی مستقر خواهند ماند و حکومت افغانستان را بصورت مداوم تمویل خواهد کرد. بناءً نیاز به خود کفایی اقتصادی برای سال های نزدیک مطلوب نبود. از طرف دیگر از حرکات سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک (Diplomatic) امریکا معلوم میشود که امریکا هیچگاه خودکفایی اقتصادی افغانستان را جدی نمی گیرد و همواره موضوع افغانستان را بعنوان یک پروژه مؤقتی در نظر گرفت. تا اکنون که ۱۴ سال گذشت هیچ فعالیت زیربنای بزرگ برای خودکفایی اقتصادی افغانستان از طرف امریکا صورت نگرفته است. این موضوع در ذات خود عدم اراده امریکا برای خود کفایی اقتصادی افغانستان را بازتاب میدهد که جداً قابل مکت است.

4 مشکلات ساختاری

اگر نظری بر تاریخ معاصر افغانستان نمایم معلوم خواهد شد که افغانستان هیچگاه نتوانست نظام اقتصادی مطلوب و مؤثر را بر گزیند. یکی از دلایل آن اینست که ما مراحل انکشاف را نه پیموده ایم و اکثرراً نظامها بالای کشور ما تحمیل شد. یعنی نظام های اقتصادی کشور نه تولید تفکر ملت بود و نه هم تصمیم و اراده آنها. بطور مثال افغانستان تقریباً در مرحله فیودالیزم (Feudalism) قرار داشت که کودتای ۷ ثور نظام کشور را به نظام سوسیالیزم (Socialism) عوض کرد. یعنی ما بطور معمول آماده برای این نظام نبودیم اما نظام بالای ما تحمیل

د پاپو شمیره: له ۳ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

شد. به همین ترتیب وقتی امریکایی ها بالای افغانستان حمله کردند افغانستان در یک وضعیت اقتصادی کلاسیک و عنعنوی قرار داشت. اما نظامی را که امریکایی ها به افغانستان صادر کردند، معاصر ترین نظام جهان است. باز هم ملت و واقعیت های داخلی کشور آماده پذیرش این نظام نبودند و یکبار دیگر نظام بالای افغانها تحمیل شد. باورمندم که یکی از عوامل اصلی ناکارآمدی و شکست این نظام ها در کشور تحمیل شدن آن بالای ملت و آماده نبودن محیط تطبیقی برای این نظامها بود.

ماده ۱۰ قانون اساسی کشور نظام اقتصادی کشور را بازار (Market Economy) تعریف میکند. بر اساس این ماده افغانستان دارای نظام اقتصادی بازار است که بر اساس تیوری آدم سمیت (Adam Smith) بوجود آمده است. ماده ۱۴ قانون اساسی کشور تأکید بر حمایت دولت در امور اقتصادی میکند. یعنی ما نظام بازار داریم و دولت در مواردی خاص میتواند در نظام اقتصادی کشور دخالت های مثبت نماید. سوالیکه اکثراً مطرح میشود اینست که نتیجه این نظام بعد از یک دهه چرا کمتر قابل قناعت و رضایت مردم قرار گرفت و آیا این نظام اقتصادی که بر اساس تیوری آدم سمیت پدر علم اقتصاد استوار است به کشور غریبی مانند افغانستان نتیجه میدهد؟ حامد کرزی رئیس جمهور اسبق کشور در این مورد چنین اظهار نظر کرد: بزرگترین خطای حکومت انتخاب کردن نظام اقتصاد بازار برای افغانستان بود. قابل ذکر است که اقتصادی بازار خالصی که آدم سمیت پیشنهاد کرده بود و میگفت حکومت در امور اقتصاد نباید دخالت کند چون دست های نامرئی وجود دارد و دست های نامرئی هستند که اقتصاد را بشکل خود کار تنظیم خواهد نمود، امروز در هیچ کشوری قابل قبول و تطبیق نیست. طوریکه میدانید بعد از بحران بزرگ جهانی که در سال ۱۹۲۰ بوجود آمد اقتصاد دانان و سیاست مداران اعتماد را بالای نظام اقتصادی بازار آزاد از دست دادند و کوشیدند تا دنبال نظام اقتصادی دیگری شوند. بالاخره یک استاد اقتصاد بنام جان مینارد کینز (John Meynard Keynes) توانست مودل نظام اقتصادی بازار مختلط (Mixed Economic System) را پیشنهاد کرد. بر اساس این مادل دولت حق مداخله در امور اقتصادی را در موارد خاص دارد. این نظام از دو نظام اقتصادی تشکیل یافته است یعنی ۸۰ الی ۹۰ یا نظر به ضرورت اما بیشتر از ۵۰ درصد نظام اقتصادی بازار آزاد و متباقی نظام سوسیالیزم باشد. در این نظام دولت باید در موارد اقتصادی زیر دخالت کند:

i تدوین و تطبیق قانون:

دولت باید قانون را بر اساس نیازمندیهای جامعه و جهان معاصر تدوین نماید. وقتی قانون از طرف پارلمان تصویب و رییس جمهور توشیح شد تطبیق آن باید بطور جدی نظارت کرد. قانونی که تطبیق نگردد بی مفهوم خواهد بود.

ii حمایت از اقتصادی داخلی

امروزه اشتراک در تجارت و اقتصادی بین الملل نیاز است نه تقاضا. بر این اساس است که دولت باید بطور دوامدار بر اساس یک ستراتیژی خاص از سکتور های داخلی کشور حمایت کند. در غیر آن افزایش صادرات و خودکفایی اقتصادی برای کشور های مانند افغانستان نا ممکن خواهد بود. یکی از علت های اساسی سقوط شرکت های داخلی کشور رقابت خارجی و مورد حمایت قرار نگرفتن سکتور داخلی است.

iii کوشش برای اصلاح اثرات بیرونی

در یک نظام سرمایه داری خالص (Pure Capitalism)، رقابت تنها زمانی باعث ایجاد کارایی اقتصادی میشود که افراد سرمایه برای یک عامل تولید، یک کالا یا فرصت واقعی اعمالشان را تحمل کنند، در برخی موارد، قیمتی که فرد عملاً خدمت میپردازد، کمتر یا بیشتر از هزینه فرصتی است که تمام جامعه برای همان عامل تولید، کالا یا خدمت پرداخت میکند. دولت به طور همیشه گامی سعی و کوشش میکند که اثرات بیرونی بالای اقتصاد را توسط پالیسی های مختلف اقتصادی نظیر: مالیات های خاص، قوانین، تأمین مالی و غیره، کنترل و اثرات آن را اصلاح کند، چون اگر دولت دخالت نکند عواقب و پیامد های بسیار جدی بالای اقتصاد دورنی کشور وارد خواهد شد. پس یکی از وظایف دولت کوشش برای اصلاح اثرات بیرونی اقتصاد می باشد.

iv انجام تحلیل های هزینه- فایده (CBA) Cost Based Analysis

د پاپو شمیره: له ۴ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالپولو مخکې په خیر و لولئ

برای غلبه به مشکلات اقتصادی اقتصاد دانان دولت به گونه ای روز افزون یکی از روشهای ارزیابی سرمایه گذاری را که به نام تحلیل هزینه - فایده شناخته شده بکار میگیرند. در این تحلیل مزایا و هزینه های خارجی نیز همراه به مزایا و هزینه های داخلی (خصوصی) در نظر گرفته میشوند، مسئله که این روش با آن روبرو است، این است که همه موارد باید بر حسب یک متغیر پایه مشترک بیان شوند تا دستیابی به یک قیمت کل امکان پذیر گردد.

۷ زمینه سازی برای محیط سالم:

یکی از وظایف دولت زمینه سازی محیط سالم برای زندگی، سکتور خصوصی، احزاب سیاسی، و جامعه مدنی است مثلاً در مسایل زیربنا سازی اقتصادی دولت باید سرک، پل، پلچک، خط آهن، بند برق، شفاخانه، مکتب، پوهنتون، پارک و تاسیسات دیگر بسازد.

vi مصرف بودجه ملی:

نقش دیگر دولت اینست که بودجه ملی را بصورت درست و شفاف به مصرف برساند. کشور هایی مانند افغانستان باید ساختار حکومتی آن کوچک و متخصص باشد. یکی از مشکلات دایمی افغانستان ضعف در مصرف بودجه ملی (عادی و انکشافی) میباشد. مثلاً در ۱۴ سال گذشته بیشتر از ۳۶ میلیارد دالر از جانب دولت افغانستان به کشور های کمک کننده مسترد شده است. هیچ سالی را بیاد ندارم که بودجه ملی کشور کاملاً بمصرف برسد. مشکل دیگر در مصرف بودجه فساد اداری گسترده است.

vii کوشش برای دستیابی به هدفهای اقتصادی و ثبات

دولت برای ثبات بخشیدن به اقتصاد میکوشد دامنه سیر صعودی و نزولی فعالیت های اقتصادی را کاهش دهد. هدف دولت حفظ اشتغال کامل، تثبیت قیمت ها، تداوم رشد اقتصادی، دستیابی به تعادل در تراز پرداخت های خارجی و توزیع مجدد درآمد و رفاه است. دولت ها با کوشش برای حل این مسایل برای ایجاد ثبات در اقتصاد میکوشند. نوسانات اقتصادی که در ماهیت نظام اقتصادی بازار آزاد/مختلط وجود دارد اکثراً به کشور های غریب و ناتوان مانند افغانستان صدمه وارد میکند. ثبات اقتصادی یکی از اهداف اساسی هر کشور است. رکود اقتصادی، انفلاسیون، دیفلاسیون و غیره ثبات اقتصادی کشور ها را به چلنج میکشاند. دولت باید در هر مرحله اقتصادی با استفاده از ابزار های مؤثر اقتصادی سعی کند تا ثبات اقتصادی را تأمین کند. این مهمترین نقش دولت در امور اقتصادی بشمار میرود. اما دولت افغانستان در این عرصه همواره ناکام بوده.

viii نقش دولت در تشبث

دولت های امروز نه تنها ارگان های مصرفی هستند بلکه ارگان های عایداتی نیز هستند. دولت های در کشور های مختلف امروز از طریق تشبث در بازار میخواهند از یک طرف در آمد دولت را افزایش دهند از جانب دیگر بازار کشور را از انحصار، احتکار، الیگارش اقتصادی و مافیای اقتصادی نجات دهد. دولت با سرمایه گذاری صد در صد و یاهم با استفاده از مودل (Public- Private Partnerships) یعنی شراکت سکتور عامه و خصوصی میتواند در امور سرمایه گذاری سهمی داشته باشد.

5 نبود نیروی کار متخصص و ضعف مدیریتی

نبود ظرفیت و ضعف مدیریتی در افغانستان یک موضوع جدی و قابل بحث است. چهارده سال تا به امروز در همه عرصه ها تا یک اندازه ظرفیت سازی شد اما امروز نیز حکومت افغانستان در مجموع مواجه به نبود ظرفیت های لازم است. فرار مغزی (Brain Drain) بعد از سال ۲۰۱۴ این مشکل را بیشتر افزایش داده. بانک مرکزی کشور طوریکه قبلاً نیز تذکر یافت بر اصل کار به اهل کار معتقد معلوم شود. این موضوع بزرگترین علت ضعف مدیریتی و بی ظرفیتی در بانک مرکزی بشمار میرود. این ضعف مدیریتی و بی ظرفیتی موجب شده که نظام مالی و بانکداری کشور پایدار نگردد و همواره شکننده باقی بماند. از سیاست های اقتصادی تا به نظارت بانک های خصوصی و از عملیات تا به بخش های دیگر بانک مرکزی همه و همه مشکل ظرفیتی دارند و این مشکل باعث شده که اعتماد کشور های جهان بالای نظام مالی و بانکداری افغانستان کاهش یابد و پیامد آن افزایش مافیای

اقتصادی و الیگاری اقتصادی است. نبود ظرفیت در بانک مرکزی یکی از مهمترین عامل سقوط نرخ افغانی در بازار گردیده.

6 سیاست زدگی

سیاست زدگی یکی از چلنج های اساسی کشورهای بسوی توسعه است. در افغانستان نهاد های که باید مستقل باشند همواره سیاست زده ظاهر گردیده اند. مثلاً این سیاست زدگی را میتوان در قضا و خرنوالی، ارگانهای محل و بانک مرکزی بطور واضح پیدا کنیم. گفته میشود یکی از علت های سقوط بانک اسبق سیاست زدگی آن نهاد و بانک مرکزی کشور بود. وقتی مجرمین قضیه بانک گرفتار شدند تخفیف جزا آن نیز سیاست زده گی در قضاء افغانستان را نشان میدهد. در این اواخر شما شاهد سیاست زدگی در عملکرد وزارت شهرسازی، مشاور حقوقی رئیس جمهوری، نماینده خاص در امور حکومتداری خوب و لوی خرنوالی در موضوع آقای خلیل الله فروری بودید. بانک مرکزی نیز نهادیست که در طول مدت ۱۴ سال همواره سیاست زده معلوم شده است. این سیاست زده گی در قدم اول سبب شد که استخدام تحت شعاع سیاست زدگی قرار گیرد و بعداً فعالیت ها متداول سیاست زده گردد. مثلاً در قضیه کابل گفته میشود که اشخاص مقام های بلند حکومت کرزی دخیل بودند و یک فاکتور بزرگ سقوط این بانک نیز سیاست زدگی بود. امروز نیز سیاست زدگی در بانک مرکزی بیداد میکند و گلوی تخصص را در این نهاد بریده است.

چه باید کرد؟

1 در کوتاه مدت:

در کوتاه مدت معتقد هستم که بهترین راه برای نجات از سقوط بانک مرکزی مهندسی مجدد آن است. مهندسی مجدد (Reengineering) یک مفهوم معاصر در مدیریت است که معنی آن در خصوص قضیه بانک مرکزی این است که تمام کارمندان و ساختار این بانک باید مجدداً بررسی شوند و کار به اهل کار سپرده شود یعنی تقرر کارمندان بر اساس ضرورت و اصل شایسته سالاری صورت گیرد. من عقیده دارم که یک خانه تکانی کامل در بانک مرکزی نیاز مبرم برای نجات از کاهش مستقر ارزش افغانی در برابر دالر و سایر مشکلات نظام بانکداری و ملی کشور خواهد بود. مهندسی مجدد باید طوری عملی گردد که هر کارمند آن نهاد بطور دقیق مورد بررسی قرار بگیرد و بعداً در موردش فیصله بی طرفانه بر اساس اصول شایسته سالاری صورت گیرد. در باره ساختار این بانک نیز پروسه ذکر شده تطبیق شود. من اعتقاد دارم که این کار نه تنها بانک مرکزی را از مشکلات حاضر نجات خواهد داد بلکه راه را برای رشد و توسعه اقتصادی پایدار و کارا را میسر خواهد ساخت.

2 در طویل مدت:

اما معتقدم در طویل مدت ساختار اقتصادی کشور از درون نیاز به یک انقلاب دارد. نیاز این انقلاب اقتصادی در شرایطی که در آستانه رکود اقتصادی قرار داریم بیش از هر زمان دیگری احساس میشود. آن هم انقلابی که تمامی ارکان نظام در آن سهیم باشند. نه نظام اقتصاد بازار آزاد فعلی به نفع اقتصاد کشور است و نه هم ساختاری اقتصادی آن. از همین رو است که یک انقلاب اقتصادی جامع نیاز مبرم است.

نتیجه گیری:

اشخاص فاسد، مافیا و بی مسلک از چهارده سال تا اکنون در بانک مرکزی قرار گرفته اند و گلوی تخصص را در این بانک خفه نموده. این گزینش های سلیقه ای، سمتی و حزبی موجب ناکارآمدی و عدم مؤفقت بانک مرکزی گردیده. اکنون که با گذشت هر روز نرخ افغانی در بازار سقوط میکند بزرگترین دلیلش عدم تخصص، ضعف مدیریت و سیاست زدگی این نهاد است. راه حل برای برون رفت از مشکلات بانک مرکزی و مشکل سقوط ارز کشور که یک موضوع جدی است و فقط در باز سازی مجدد بانک مرکزی نهفته است در غیر این صورت نه تنها دشوار بلکه ناممکن خواهد بود که بانک مرکزی را از این بحران نجات دهد. اما باید توجه کنید که نرخ افغانی بشکل حذف سه صفر از همان آغاز از لحاظ اقتصادی مصنوعی بود و توقع میرفت که پایدار نخواهد اما میتوانستیم این نرخ را پایدار بسازیم. هرچند مولفه های دیگر اقتصادی یک کشور که کاهش می یابد نرخ ارز آن نیز خودکار سقوط میکند اما باید بدانیم که اگر بانک مرکزی یک نهاد توانمند اقتصادی میبود میتوانست از سقوط یکبار نرخ ارز کشور جلوگیری میکرد. در این حال اگر بانک مرکزی به وضعیت فعلی اش باقی بماند احتمال سقوط بیشتر نرخ افغانی را و ورشکستگی نظام مالی و بانکداری میرود.

پایان